

شهید آیت الله حسین غفاری

روح الله فریس آبادی

اشاره

روحانیت در ایران زمین، در طول سال ها و قرون متمادی همواره با تبعید و زجر، شکنجه و بالاخره خون و شهادت همراه بوده است. چرا که روحانیت شیعه به مقتضای مقام و مسؤولیتی که دارد، پیوسته حافظ ارزش های دینی و وارث رسالت های انبیاء و اولیا دین اسلام می باشد. زیرا فرموده اند: «العلماء ورثة الانبیاء» یعنی علما باید وارث مقام ابراهیم، صبر نوح، خروش موسی، حلم عیسی و خلق محمد ﷺ باشند. این ویژگی هاست که روحانیت شیعه را واداشته تا در طول تاریخ پیش قراول نهضت های استکباری باشد. در این مقال نیم نگاهی به زندگی و مبارزات روحانی عالیقدر شیعه «آیه الله حسین غفاری» داریم.

زندگی نامه شهید

شهید غفاری در جلسه خواستگاری خطاب به همسر آینده اش گفت:

«زنم بایستی بداند که با کسی ازدواج می کند که جز فقر هیچ چیز دیگر ندارد و جز مطالعه کار دیگری ندارد و حتی خانه شخصی ندارد... امیدوارم بتوانیم آینده ای داشته باشیم که برای اسلام کار کنیم...»

در قم، کفایه و خارج مکاسب را از مرحوم فیض قمی و مرحوم خوانساری بزرگ و مرحوم آیه الله بروجردی آموخت و در محضر آیه الله نجفی مشغول تحصیل گردید.

مبارزات سیاسی

شهید غفاری در سال ۱۳۲۶ هـ ق پس از یازده سال اقامت راهی تهران گردید و به مبارزات جدی خود ادامه داد. در سال ۱۳۴۰ ش هنگام نخست وزیری حسنعلی منصور که «طرح انجمن های ایالتی و ولایتی» با هدف اعزام سیل جاسوسان داخلی و خارجی تحت این عنوان به روستاها و شهرها مطرح شد، آیه الله شیخ حسین غفاری به سهم خود با مسافرت ها و تماس های پیوسته با مردم و آگاه کردن آنان کوشید که این طرح شکل نگیرد که سرانجام به دلیل ترور حسنعلی منصور نخست وزیر، این طرح مسکوت گذاشته شد.

به سال ۱۳۴۱ ش در اوج مبارزات روحانیت مبارز به رهبری امام خمینی ره، آیه الله غفاری نیز با تلاش بی وقفه سهم عمده ای در آگاه کردن مردم به عهده گرفت و در سخنرانی های خود کوشید

به سال ۱۳۳۵ هـ ق در روستای آذرشهر تبریز در خانواده کشاورز فقیری به نام «آقا عباس غفاری» کودکی با نام حسین چشم به جهان گشود. حسین در پنج، شش سالگی پدرش را از دست داد و به دلیل فشار فقر شدید، مجبور شد که در کنار خانواده به کار مزرعه مشغول شود.

در جوانی به تبریز مهاجرت و مغازه نجاری کوچکی فراهم کرد و در آن مشغول کار شد. در کنار این کار، به فراگیری دروس حوزوی پرداخت. ولی به علت فشار خانواده و سختی معیشت به روستای خود مراجعت نمود و در نزد دایی خود، حجة الاسلام حاج شیخ محسن میرغفاری به فراگیری رساله مکارم شیخ انصاری پرداخت. اما بر اثر فشار برادر، مجبور گردید درس را رها و تمام روز را به کار در مزرعه بپردازد. تا از این طریق بتواند گذران معاش کند. ولی حسین که ذره ذره وجودش مشتاق تحصیل علوم دینی بود، در میان کار روزانه از هر فرصتی برای مطالعه استفاده می کرد.

هجرت به قم

در سال ۱۳۶۵ هـ ق در سن سی سالگی در حالی که از شدت مشقت و سختی کار و فقر یک دنیا تجربه به همراه داشت، تصمیم به هجرت گرفت و از آذرشهر راهی قم گردید و در آنجا با گرفتن حجره ای کوچک به فراگیری علوم دینی پرداخت. پس از مدتی به خواستگاری دختر حاج میرزا علی مقدس تبریزی، یکی از مبارزترین روحانیون مبارز آن خطه رفت.

در این بازجویی‌ها این پیر شصت ساله مبارز را تا سر حد مرگ مورد شکنجه قرار دادند، دندان‌هایش را خرد کردند، و دست‌هایش را شکستند. در این لحظات مزدوران جانی تنها کلماتی که از دهان او می‌شنیدند توسل به ائمه اطهار (علیهم‌السلام) به ویژه توسل به امام موسی بن جعفر (علیه‌السلام) بود که الحق والانصاف خود شباهت‌هایی با آن مظلوم داشت.

جلوه‌هایی از استقامت شهید غفاری

فقر و عدم توانایی مالی از مشکلاتی بود که در تمام طول زندگی، همراه شهید غفاری بود و ایشان می‌بایست در مقابل آن از خود صبر و استقامت نشان می‌داد. تا این‌که مشکلات نتواند وی را از رسیدن به اهداف بلندی که داشت محروم نمایند. از دیگر جلوه‌های استقامت شهید، تحمل شکنجه‌های جلادان رژیم بود. سفاکان شاه، وحشیگری را در این مورد به جایی رساندند که منجر به شهادت آن روحانی مبارز گردید. به هر حال، شهید بزرگوار همه ناملایمات را در راه سرنگونی نظام طاغوت و ایجاد حکومت اسلامی که از اهداف اصلی‌اش بود تحمل می‌کرد، اما کوچک‌ترین کلام و عمل ظالمانه و منحرف از دین برای او غیرقابل تحمل بود و مردانه در برابر آن می‌ایستاد. همین تحمل ستم و مقابله با اسلام‌ستیزی جباران، سبب شهادت وی گردید. در حقیقت زندگی وی تفسیر آیه «فاستقم كما امرت...» بود و به همه کسانی که گام در راه حق نهاده‌اند هشدار می‌داد که اگر فلاح و پیروزی می‌خواهید در برابر مشکلاتی که بر سر راه می‌نهند استقامت کنید. اگر پاداش بی‌حساب از خدا می‌خواهید در راه او صابر باشید.

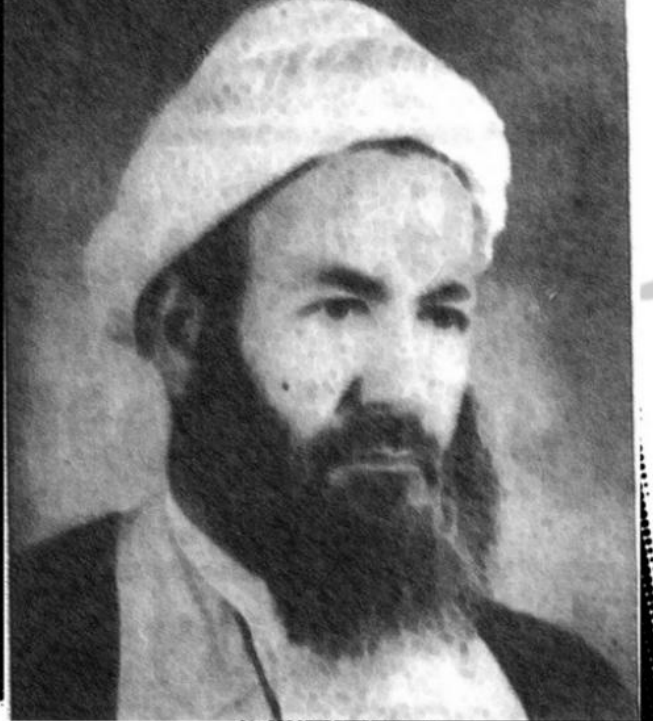
نحوه شهادت

فرزند شهید غفاری درباره آخرین دیدار و شهادت پدر می‌گوید: «... پدر را در آخرین ملاقات‌هایشان با پاها و دستان شکسته در حالی که بیش از یکی دو دندان در دهانش باقی نمانده بود و سراسر صورت و اندامش زیر شکنجه‌های وحشیانه درهم کوبیده شده بود، روی زمین کشیدند و پشت میز ملاقات آوردند. بیش از یکی دو جمله میان ما رد و بدل نشد.

او می‌گفت: تصور نمی‌کنم دیگر یکدیگر را ببینیم... و وقتی صحبت را به امام موسی بن جعفر (علیه‌السلام) کشاند و نام آن حضرت را به زبان آورد قطره‌های اشک خود را چون جزء خدا لایق نمی‌دانست با دستان شکسته خود پاک کند، سر را پایین آورد و به کمک زانوان در هم کوبیده‌اش آن قطرات پاک را از گوشه چشمانش سترد... با دیدن آن صحنه با اعتراض از آنجا بیرون آمدیم و فردای همان روز شنیدیم که پدر از محیط رنج‌آوری که آخرین مرحله امتحان بندگی را در آن روز می‌گذرانید، آسوده شده و در هفتم دیماه ۱۳۵۳ به وصال معبود رسید.»

روحش شاد

برگرفته از ویژه‌نامه شهیدان ۲ / انتشارات بنیاد شهید انقلاب اسلامی



تا هرچه بیش‌تر جنایات رژیم را افشا کند. در محرم سال ۱۳۴۲، که همزمان با قیام خونین ۱۵ خرداد بود، آیه‌الله غفاری بی‌وقفه به مبارزه علیه رژیم و تنویر افکار عمومی می‌پرداخت. در همین سال بازداشت گردید و در بازجویی‌های شهریانی به علت آن‌که از امام به احترام یاد می‌کرد، بارها مزه تلخ شکنجه را چشید و انواع شکنجه‌ها را به جان خرید و پس از چند ماه آزادی، مجدداً به مبارزاتش ادامه داد.

شهید غفاری با وجود در اختیار داشتن سهم امام، از لحاظ مادی در سخت‌ترین شرایط زندگی به سر می‌برد و راضی نبود که حتی یک ریال از آن پول را برای خود مصرف کند. ایشان در سال ۱۳۵۰ بار دیگر دستگیر شد.

آیه‌الله غفاری در طی سه سال از ۵۰ تا ۵۳ (آخرین زمان دستگیری و بازداشت) به فعالیت‌های مبارزاتی خود شکل تازه‌ای داد و در محافل و در میان دوستان کمتر ظاهر می‌شد. در تیرماه ۱۳۵۳ وی را در تهران و همزمان با او، پسرش بزرگش را در اردبیل، دستگیر می‌کنند و این آخرین زندان این پیر مبارز بود.

■ نمونه‌ای از برکتهای بازجویی زندان از آیه‌الله غفاری که روح قوی و اراده مصمم و تزلزل‌ناپذیر او را به خوبی نمایان می‌کند:

سؤال: چرا به زندان آمده‌اید؟

جواب: نیامده‌ام، آورده‌اند.

سؤال: نظر شما راجع به شاهنشاه آریامهر چیست؟

جواب: ایشان با کودتای پدرشان به سر کار آمده و غاصب هستند.

سؤال: نظر شما راجع به حزب رستاخیز چیست؟

جواب: این حزب را شاه ساخته است، به مردم ربطی ندارد.

سؤال: نظر شما راجع به آقای خمینی چیست؟

جواب: من فکر می‌کنم تنها کسی که می‌تواند ایران را نجات

دهد آیه‌الله خمینی است.

